

یکشنبه ۲۶-۹-۹۶ (جلسه ۲۷۲)

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين
اللهم کن لولیك الحجّة بن الحسن صلواتك علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفی كلّ ساعة ولیاً
وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعیناً حتی تسکنه أرضک طوعاً وتمتعه فیها طویلاً.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي
جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعاً.

السلام علیک یا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي
الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علیّ بن الحسين وعلی
أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلاً ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد
خامساً والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان
إلى يوم القيامة.

اشکالی که بر تعریف مشهور شده بود این بود که جلّ واجبات نفسی بما این که داعی برای ایجابش
این است که به فوائدی که مترتب بر آنهاست برسند، واجب غیری خواهند شد.

مرحوم آقای ایروانی می فرماید این اشکال بوجود نمی آمد اگر واجب غیری را اینطور معنا می
کردند که واجب غیری، آن واجبی است که داعی بر ایجابش، هوالاتیان لواجب آخر نه اینکه داعیش

توصل به واجب آخر باشد چون وقتی کسی نماز می خواند، غرض و فائده ی آن خود به خود مترتب می شود نه این که لازم باشد آن غرض را بیاورد.

این فرمایش، فرمایش خوبی است

هذا تمام الکلام در تعریف اول که به مشهور نسبت داده اند.

تعریف ثانی

صاحب کفایه پس از اشکال به تعریف مشهور فرمود اولی این است که واجب نفسی را اینطور معنا کنیم که واجب نفسی واجبی است که علت وجوبش و داعی وجوبش معنویت این واجب به یک عنوان حسنی که این عنوان حسن ذاتا بر خود واجب منطبق است نه این که این عنوان حسن، به خاطر مقدمه بودن برای واجب دیگری باشد. پس واجب نفسی هو الذی یجب لانه معنون بعنوان حسن راجح ذاتی منطبق علی الواجب و واجب غیرى هو الذی یجب لانه معنون بعنوان حسن من جهة مقدميته لواجب آخر.

ان قلت: این صلاة که حسن ذاتی دارد و عنوانی بر او منطبق است، آیا ملاک واجب گیری و عنوان مقدمی را هم دارد یا نه؟ قطعاً این صلاة، حسن گیری هم دارد به خاطر این که مقدمه است برای رسیدن به ملاک و غرض مترتب بر آن.

قلت: ما نگفتیم که واجب نفسی فقط معنون به عنوان حسن ذاتی است بلکه ممکن است این واجب نفسی، حسن گیری هم داشته باشد اما نکته ی مهم این است که داعی بر وجوب صلاة حسن ذاتیش شده نه آن حسن گیری و مقدميته للغير. کما این که ممکن است بر واجب گیری بر عنوان حسنی منطبق باشد ذاتا مثل طهارات ثلاث اما داعی بر وجوب، آن عنوان گیری شده نه حسن ذاتی.

اشکال میرزای نائینی برتعریف ثانی

این عنوان حسن ذاتی از کجا آمده؟ عبارتش در فوائد این است که هیچ منشأی برای این عنوان حسن نیست مگر ترتب ملاکات و لولا ترتب این ملاک مثل تنهی عن الفحشاء و المنکر یا جنۃ من النار، چه حسن ذاتی بر این صلاة منطبق است؟ پس این که شما می فرمایید و جب لتعونه بعنوان حسن، اصلا عنوان حسنی در کار نیست.

اشکال آقای ایروانی بر تعریف ثانی

مرحوم آقای ایروانی اشکال را منقح تر ذکر فرموده و خوب تسعه داده است؛ ایشان می فرماید شما فرمودید واجب نفسی، واجبی است که واجب شده لمعنویته بعنوان حسنی که منطبق بر او است اگر چه ملاک واجب گیری هم در او باشد. اما این سخن سه اشکال دارد:

۱- ما از کجا کشف کنیم که صلاة، دو عنوان بر او منطبق است یکی عنوان حسن ذاتی و یکی

عنوان حسن گیری؟

۲- سلّمنا که کشف کردیم که صلاة دو عنوان دارد یک حسن ذاتی و یکی عنوان حسن گیری. شما

می فرمایید داعی بر وجوب صلاة آن عنوان حسن ذاتی است نه آن حسن گیری و کشف این مطلب از چه طریقی است؟

ان قلت: مقام اثبات ظهور در نفسیت دارد.

قلت: اولاً ظهور ندارد زیرا که ادله فقط در مقام اثبات وجوب است اما این که کدام عنوان داعی بر

وجوب شده را نمی فرماید. ثانیاً مقام اثبات، ظهور در خلاف دارد چون این که شارع در برخی از

روایات علل جعل احکام را فرموده نشان می دهد که به خاطر آن عنوان گیری بوده و چه بسا بشود

گفت که اصلا گیری بودن مسلم است.

۳- شما می فرمایید یک فعلی هم ممکن است حسن ذاتی داشته باشد و هم حسن گیری و لکن داعی برای ایجابش حسن گیری است. اما اشکال این حرف این است که وقتی حسن ذاتی موجود است و حسن ذاتی موجب می شود که اقتضای اطلاقِ وجوب، وجود داشته باشد و این واجب، مطلقاً واجب شود، چه دلیلی داریم که بگوییم منشأ این وجوب، حسن گیری است چون اگر منشأش حسن گیری شد، قطعاً وجوبی که شارع جعل می کند، مقید است به این که آن مصلحت باشد.

آقای خوئی در واقع اشکال مازادی ندارد و اشکالش مطوی در کلام میرزای نائینی و آقای ایروانی است و آن اشکال این است که اکثر واجبات مع غض النظر از مصالحی که بر آنها مترتب می شود، حسن ذاتی ندارند. بلکه قلیلی از عبادات مثل معرفة الله حسن است ذاتاً.

این فرمایش آقای خوئی درست است و ما هیچ دلیلی نداریم که واجبات شرعی، حسن ذاتی دارند. چه فرقی بین سلام و صبح کم الله بالخیر هست که جواب اولی واجب است ولی دومی نه. شاهد این حرف این است که در لیله معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین، درخواست کرد که بعضی از احکام تخفیف داشته شود.

لذا آنچه که مسلم است این است که بر این واجبات قطعاً مصلحتی مترتب است ولی مصلحت و مفسده غیر از حسن ذاتی است. اگر کسی خیال کرد که سمی، دارو است و آن را خورد، مفسده دارد و می میرد ولی کارش قبیح نیست.

این اشکال آقای خوئی وارد است.

اما اشکال آخر مرحوم ایروانی (یعنی بعد از آن که هم جهت حسن ذاتی هست و هم جهت حسن گیری هست، چه معنا دارد که داعی شارع بر وجوب، حسن گیری باشد؟ بلکه باید واجب کند به خطار حسن نفسی، چون حسن نفسی مقتضی اطلاق وجوب است و حسن گیری، مقتضی تقیید وجوب است

و وقتی ملاک برای وجوب اوسع هست، چرا شارع از آن رفع ید می کند؟) وارد نیست چون این مطلب بر می گردد به همان مطلبی که عرض کردیم. مگر عقل می گوید هر چیز که عنوان حسن دارد باید آن را شارع واجب کند؟! یعنی چه که ما حکم العقل بحسنه، حکم العقل بوجوبه؟! این که گفته می شود بر شارع واجب است مردم را به کمال برساند مخالف صریح قرآن و روایات است مثل «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ». اگر نستجیر بالله وظیفه ی خداوند سبحان است، چه منتی دارد؟ چطور اگر ما اسلام می آوریم می فرماید لاتمنوا علی اسلامکم، اگر اینطور است خداوند سبحان هم وظیفه انجام می دهد. این که «من انفسکم» منت است این هم غلط است بر فرض که درست هم باشد «من انفسکم» آیا در کمال دخیل بوده یا نبوده؟ و اگر دخیل بوده، وظیفه اش را انجام داده نستجیر بالله پس چه منتی هست؟ و یا پیامبر در لیله معراج عرض کرد که امت من طاقت ندارند سه ماه روزه بگیرند لذا خواهش کرد که سه ماه روزه را که واجب فرمودی تبدیل به یک ماه فرما. این سه ماه را که خداوند واجب کرده بود، آیا ملاک وجوب درش بود یا نبود؟ حسن بود یا نبود؟ اگر نبود پس آیا خداوند نستجیر بالله بی خودی مردم را به درد سر می انداخت؟ و اگر بی خود نبود چرا رفع ید کرد؟ اینها مثل این می ماند که معلم می گوید اگر می خواهی ملا شوی درس بخوان و یک حقی هم من بر گردن تو دارم. حالا امروز چون روز عید است، اگر درس نخواندی من از حق خودم می گذرم و تنبیهت نمی کنم. یا خداوند سبحان می توانست اوامر ارشادی کند.

لذا می بینیم که عقل می گوید به قبح تجری، ولی شارع حرمت جعل نکرده. عقل می گوید به حسن خیلی چیزها ولی شارع حکم نکرده.

بله یک مطلب هست آنی که قبیح است شارع به آن امر نمی کند و آنی که حسن است شارع امر به ترکش نمی کند.

لذا آقای ایروانی، شارع می فرماید بله این هم ملاک وجوب نفسی دارد و هم ملاک وجوب غیری دارد. هم حسن ذاتی دارد و هم حسن غیری دارد. من به خاطر حسن غیریش امر کردم و به خاطر حسن ذاتیش امر نکردم تا ببینم فضولش کیست؟

یک احتمال دوم هم دارد که شاید مقصود آخوند این است که آن حسن ذاتی منشأ امر غیری نشده ولی منافات ندارد که آن حسن ذاتی منشأ امر نفسی شده باشد ولی این خلاف ظاهر کفایه است ولی خلاف ظاهری نیست که اگر آن به کفایه نسبت دهیم، دور از وادی باشد.

فتلخص مما ذکرنا که فقط اشکالی که به آخوند وارد است این است که بالوجدان واجبات حسن ذاتی ندارد و یا حداقل اکثر واجبات ندارد و بقیه همه مربوط به همین ملاکات است.